

**The consequences of the first British official presence in Afghanistan**

(1842-1839 AD)

*Nasraleh Pourmohammadi Amlashi<sup>1</sup> | Reza Arefi<sup>2</sup> | Musa lali<sup>3</sup>*

(DOI): [10.22034/MTE.2021.9594.1376](https://doi.org/10.22034/MTE.2021.9594.1376)

**Abstract**

**Original Article**

P 51 - 73

In the years 1839-1842 / 1255-1258 A.H. Following the Lahore Triangle Treaty, which was signed between Shah Shuja, the exiled ruler of Afghanistan, Renjit Sing, the powerful ruler of Peshawar, and Elphinston, the political representative of the British government, the British Indian troops officially set foot in Afghanistan. The official arrival of the British military was met with a negative reaction from the tribal system of this country. Britain was forced to leave Afghanistan after three years of official presence with heavy military casualties; But it left deep cultural, social and political consequences. This article intends to use the descriptive-analytical method to evaluate the most important results of the official presence of the British military in different dimensions. It seems that one of its consequences is the formation of a harsh and oppressive image of Western civilization and culture in the public opinion. After three centuries, a tough battle is going on between the values of Western civilization and traditional beliefs. Western culture did not rule, nor did Afghanistan return to pre-modern traditions; Rather, it always remained in the purgatory of tradition and modernity. The findings show that the second result was the formation of a new social order as a result of the determination of political boundaries, and the third result of this military presence was the growth and expansion of nationalist culture in different dimensions.

**Key words:** Afghanistan, England, the consequences of British military presence, war and nationalism.

1 . Associate Professor, Department of History, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. poor\_amlashi@yahoo.com

2. Ph.D student of history at Imam Khomeini International University and assistant professor of the history department of Shahid Rabbani University, Kabul, Afghanistan. areefyreza@yahoo.com

3. Assistant Professor of the Department of History, Ghor University, Afghanistan. Musalali2020@gmail.com

Received: 2021/04/02 | Accepted: 2021/11/23



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 | <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

## پی آمدهای نخستین حضور رسمی انگلیس در افغانستان (۱۸۳۹-۱۸۴۲م)

نصراله پورمحمدی املشی<sup>۱</sup> | رضا عارفی (نویسنده مسئول)<sup>۲</sup> | موسی لعلی<sup>۳</sup>شناسه دیجیتال (DOI): [10.22034/MTE.2021.9594.1376](https://doi.org/10.22034/MTE.2021.9594.1376)

علمی - پژوهشی

ص: ۷۳/۵۱

## چکیده

در سال‌های ۱۸۳۹-۱۸۴۲م / ۱۲۵۵-۱۲۵۸ ق. نظامیان هند بریتانیا در پی عهدنامهٔ مثلث لاهور که بین شاه شجاع حاکم تبعیدی افغانستان، رنجیت سنگ فرمانروای مقتدر پشاور و الفنستن<sup>۰</sup> نماینده سیاسی دولت بریتانیا به امضا رسید، رسماً قدم در خاک افغانستان گذاشتند. ورود رسمی نظامیان انگلیس با واکنش منفی نظام قبیله‌ای این کشور مواجه شد. بریتانیا پس از سه سال حضور رسمی با تلفات سنگین - نظامی مجبور به ترک افغانستان گردید؛ اما پی آمدهای عمیق فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برجای گذاشت. این مقاله در صدد است با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی مهمترین پی آمدهای حضور رسمی نظامیان انگلیسی را در ابعاد مختلف مورد ارزیابی قرار دهد. به نظر می‌رسد یکی از پی آمدهای آن شکل گرفتن تصویر خشن و ظالمانه، از تمدن و فرهنگ غربی در افکار عمومی است که با گذشت سه قرن، جدال سختی بین ارزش‌های تمدن غرب و باورهای سنتی جریان دارد. در این جدال، نه فرهنگ غربی حاکم شد و نه افغانستان به سنت‌های ماقبل مدرنیته بازگشت؛ بلکه همواره در برزخی از سنت و تجدد باقی ماند. یافته‌ها نشان می‌دهد دومین پی آمد آن شکل‌گیری نظم اجتماعی جدید در نتیجه تعیین مرزهای سیاسی و سومین پی آمد این حضور نظامی رشد و گسترش فرهنگ ناسیونالیستی در ابعاد مختلف بود.

**واژه‌های کلیدی:** افغانستان؛ انگلیس؛ پی آمدهای حضور نظامی انگلیس؛ جنگ و ناسیونالیسم.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، ایران. poor\_amlashi@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی و استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید ربانی کابل،

افغانستان. areefyreza@yahoo.com

۳. استاد یار گروه تاریخ دانشگاه غور، افغانستان. musalali2020@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۰

<sup>۰</sup>. Elphinstone.



## مقدمه

مطالعات شرق‌شناسی نشان می‌دهد در پی اندیشه استقرار امپراتوری جهانی غرب، انگلستان و کشورهای اروپایی در مواجهه با سرزمین‌های شرقی، ابتدا عمال و کارگزاران خود را در کالج‌های آموزشی تحت تربیت قرارداده، پس از یادگیری زبان و کسب آگاهی از تاریخ و فرهنگ آن کشورها، در قالب سیاح و بازرگان در راستای اهداف استعماری به کشورهای هدف اعزام کرده‌اند. در طول قرن ۱۸-۱۹م کمپانی هند شرقی جهت تأمین اهداف و منافع دولت انگلستان این برنامه‌ها را در هند، کشورهای آسیای میانه، ایران و افغانستان اجرا نمود. کمپانی مذکور در پی سفر تاریخی ناپلئون به مصر و پیشروی روس‌ها در آسیای میانه به اقدامات گسترده دست زد. از جمله آن‌ها تحمیل قراردادهای نابرابر بر ایالت‌های سند، پنجاب و کشور ایران بود؛ یکی از اقدامات اولیه انگلیس به کنترل در آوردن کابل بود. هرچند عوامل حمله نظامی انگلیس به افغانستان از حوصله بحث این مقاله خارج است و تحقیق جداگانه می‌طلبید؛ اما منابع تاریخی اعم از داخلی و خارجی، عامل اساسی حضور نظامیان انگلیس در افغانستان را منوط به دو نکته می‌دانند، نکته اول تئوری سیاست پیشروی انگلیس (سیاست رو به جلو)<sup>۱</sup> است که می‌خواست جهت گسترش اهداف اقتصادی و سیاسی سرزمین‌های بیش‌تری را تصرف نماید، که از جمله آن‌ها کنترل و نظارت بر مناطق اطراف رود سند بود تا جهت ترانزیت کشتی‌های تجارتي مورد استفاده قرارگیرد و به تدریج به طرف شرق امتداد یابد. (رشتیا، ۱۳۳۶: ۶۵-۷۶)

نکته دوم اقدام دوست‌محمد خان حکمران کابل برای آزادسازی پیشاور از دست سیک‌ها بود؛ او با هدف استرداد پیشاور تلاش‌های دیپلماتیک را جهت اتحاد با انگلیس آغاز نمود؛ اما این همکاری‌ها تحقق پیدا نکرد و دوست‌محمدخان با تزار روس و پادشاه قاجار ارتباط برقرار کرد، این تماس‌ها باعث ترس و واهمه بریتانیایی‌ها گردید و ظاهراً رقابت‌های استعماری بریتانیا و روسیه در این مقطع تاریخی به نقطه اوج خود رسیده بود و از طرف دیگر طبق شواهد تاریخی مناسبات دولت ایران با انگلیس برسر مسأله هرات همچنان چالشی بود.

متن نامه‌های حاکم کابل و قندهار برای قاجارها در کتاب موهن‌لال<sup>۲</sup> (کشمیری) از دیپلمات‌ها و سیاست‌گذاران کمپانی هند شرقی تحت عنوان «حیات دوست‌محمد خان» ثبت شده است. در این نامه‌ها، امیران افغانی موضوع وحدت تاریخی و سرزمینی ایران و افغانستان یادآوری و

<sup>۱</sup>. forward policy.

<sup>۲</sup>. Mohan Lal.

اظهار شده در صورت استرداد پیشاور و شکست سیاست‌های کمپانی هندشرقی دوباره خراسان تاریخی احیا گردد؛ اما قدرت سیاسی و نظامی بریتانیا باعث گردید نه تنها قاجارها؛ بلکه روسیه تزاری نیز اقدام قابل توجه در این عرصه نتوانست انجام دهد؛ سرانجام در سال ۱۸۳۹م/۱۲۵۵ق ارتش «ایندوس» با حدود بیست و یک هزار سرباز به علاوه سی و هشت هزار همراه دیگر از رود ایندوس گذشتند و در ماه مارس به کویته رسیدند تا خود را برای حمله به قندهار در معیت شاه شجاع (شاه مخلوع افغانستان)، آماده سازند. این ارتش بدون هیچ مقاومت چشم‌گیر، ابتدا قندهار و سپس کابل را تصرف نمود و موفق به اشغال افغانستان گردید. از افراد باقی مانده پس از سه سال جنگ تنها عده معدودی زنده ماندند.

این واقعه تاریخی در مراجع تاریخ نگاری افغانستان به شکل گسترده انعکاس یافته است. کتاب‌های چون «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر غلام محمد غبار، «افغانستان در پنج قرن اخیر» نگارش محمدصدیق فرهنگ، «افغانستان در قرن نوزده» از سید قاسم رشتیا و دیگر منابع عهد مشروطیت و بعد از آن یک فصل از کتاب‌های خویش را با بینش و نگرش ناسیونالیستی و حماسی به این موضوع اختصاص داده‌اند (ر. غبار، ۱۳۹۱: ۴۱۱/۱؛ فرهنگ، ۱۳۶۷: ۱۵۰-۱۶۳).

مراجع تاریخی ایران و روسیه مخصوصاً آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی با رویکرد ضد امپریالیستی و ضد نظام سرمایه‌داری، تحت عنوان چون در راه استقلال و شکست جهانی امپریالیسم به این موضوع توجه کرده‌اند؛ اما گزارشات انگلیسی، این حضور نظامی را جهت تأمین اهداف و منافع اقتصادی دولت بریتانیا در هند قلمداد کرده و از کابل و کوه‌های هندوکش، به عنوان خط دفاعی در مقابل تهاجم روسیه به طرف هند ذکر نموده است. با وجود این توضیحات، مهمترین ویژگی پژوهش حاضر با مراجع فوق در نکات زیر نهفته است:

۱. می‌توان گفت اکثر گزارشات در این مورد، معطوف به چرایی حضور نظامیان بریتانیا و توصیف جریان واقعه جنگ است؛ اما در مورد پی‌آمدهای کوتاه مدت و درازمدت آن در فرایند دولت-ملت‌سازی یا جریان فکری-فرهنگی بنا بر نفوذ گسترده بریتانیا بر فضای سیاسی افغانستان، پرداخته نشده است؛ پژوهش حاضر مبتنی بر پی‌آمدهای رویداد مذکور است، نه علل و عوامل آن.

۲. همان طوری که یادآوری شد، بسیاری از قلم‌فرسایی فوق مبتنی بر اهداف ایدئولوژیک بوده و تحت تأثیر فضای فکری خاص تدوین شده است، شرایط حاکم زمانی و فکری آثار فوق، اجازه نگاه بی‌طرفانه را تا حدی محدود ساخته بود.

۳. سرانجام باید گفت گزارشات فوق، بیشتر براه‌های سیاسی مبتنی هستند، در حالی که در مقاله

حاضر تلاش می‌شود تا با رویکرد اجتماعی و اقتصادی در ابعاد فکری و فرهنگی به قضیه نگاه شود؛ موضوعی که تا کنون در تحقیقات فارسی در این زمینه پژوهشی انجام نشده است. اهمیت تحقیق حاضر در آن است که موقعیت ژئوپولوتیکی افغانستان برای بسیاری از کشورهای منطقه و جهان نه تنها همچون گذشته تاریخی، دارای اهمیت است؛ بلکه نقش این موقعیت جغرافیایی بیشتر آشکار شده و بازیگران بزرگ عرصه جهانی، همچنان خواستار حضور نیرومند در این سرزمین هستند.

مسئله اصلی تحقیق حاضر این است که نخستین حضور رسمی سه ساله نظامیان بریتانیا در کابل توأم با جنگ و خشونت چه پی‌آمدهای فکری و فرهنگی به دنبال داشته؟ کدام اقدامات اصلاحی بریتانیا در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی باعث برانگیخته شدن احساسات مردم بر علیه آن‌ها گردیده؟ سطوح تصمیم‌گیری دولت بریتانیا بعد از این شکست تاریخی و تلفات بزرگ نیروهای انسانی، چه نوع رویکردی را در قبال افغانستان و سایر سرزمین‌های تحت استعمار اتخاذ نموده؟ در حد امکان تلاش می‌شود، مهمترین پی‌آمدهای این رخداد تاریخی که به نام «جنگ اول افغان و انگلیس» معروف است، با استفاده از بروزترین مراجع تاریخی، مورد واکاوی قرار گیرد. روش تحقیق حاضر با استفاده از چارچوب مناسب، توصیفی-تحلیلی است و تلاش می‌شود تا به جای افراد، نقش ساختارها برجسته شود.

### ۱. مهمترین اقدامات اکتشافی کمپانی هندشرقی

(قبل از حضور رسمی در افغانستان)

از اوایل قرن نوزدهم فرستادن هیئت‌های بازرگانی کمپانی هندشرقی به کابل آغاز شد در سال ۱۸۰۹م/۱۲۲۴ق، هیئتی به رهبری مونت‌استوارت الفنستون<sup>۱</sup> (الفنستون محصول سفر خود به کابل را تحت عنوان «گزارش سلطنت کابل» منتشر کرده است)، از سوی حکومت هند بریتانیا برای تلاش‌های دیپلماتیک به کابل گسیل گردید؛ این گروه توانستند پیمانی را برای مقابله با تهاجم احتمالی فرانسوی‌ها از راه افغانستان به هند با شاه شجاع به امضا برسانند. این پیمان نخستین عهدنامه خارجی دولت کابل پس از تأسیس در سال ۱۷۴۷م/۱۱۶۰ق توسط احمدشاه ابدالی بود (مونت استوارت و فکرت، ۱۳۷۶: ۱۸-۱۹).

<sup>۱</sup> Elphinston.Mount.Stuart

وليام مورکروف و جورج تریبک<sup>۱</sup> نیز در سال‌های دهه بیستم قرن ۱۹م از طریق کشمیر و افغانستان با لباس بازرگان به آسیای میانه از طرف کمپانی هند شرقی فرستاده شدند. گزارش سفرشان به نام «سفرنامه کابل و بخارا» چاپ شده است. از گزارش آن‌ها چنین استنباط می‌شود که آن دو نفر از طرف کمپانی هند شرقی به منظور گردآوری اطلاعات مفصل، با ماموریت سیاسی و نیز با هدف به دست آوردن اطلاعات در باره وضعیت راه‌های بازرگانی و امکانات صدور کالاهای انگلیس به کشورهای آسیای میانه فرستاده شده بودند (مرادبابا، ۱۹۶۰: ۱۰۶). در همین راستا استرلینگ<sup>۲</sup> در سال ۱۸۲۸ م/ ۱۲۰۷ق به افغانستان و کولونی در سال‌های ۱۸۲۹-۱۸۳۰ م/ ۱۲۴۵-۱۲۴۶ق از راه استرآباد به خیوه اعزام شدند.

در سال‌های ۱۸۳۱-۱۸۳۳ م/ ۱۲۴۷-۱۲۴۹ق الکساندر برنس<sup>۳</sup> کارمند مجرب و کارکشته کمپانی هند شرقی، به دستور حکومت انگلیس از پنجاب، کابل، بخارا و ایران بازدید نمود. او برای حکومت انگلیس گزارش مفصل در باره وضعیت بازارهای آسیای میانه، کابل، هرات و دیگر شهرهای ایران ارائه نمود و بر لزوم عقد پیمان و معاهده با حکمران کابل تأکید ورزید. به گمان برنس این کار برای افزایش فعالیت تجاری انگلستان مفید بود، چون قلمرو حاکم کابل (دوست محمد خان) در مسیر بزرگ تجارتي قرار داشت؛ چرا که کاروان‌های بزرگ تجارتي همواره از آن عبور می‌کردند و تعداد کاروان‌ها در حال افزایش بود. این گزارش‌ها همراه با پیوست جغرافیای و توپوگرافی در باره کشورهای خاورمیانه ارزش زیادی برای حکومت انگلیس داشت که تحت عنوان «سیاحت نامه برنس در بخارا» همراه با گزارشی از سفر هند به کابل، تاتار و پارس در سه جلد در سال ۱۸۳۴ م/ ۱۲۵۰ق در لندن به چاپ رسید. سفرنامه مذکور تاریخ اجتماعی و فرهنگی کامل افغانستان در این دوره تاریخی محسوب می‌شود که حتی نوع سرگرمی، تقسیم‌بندی جغرافیایی، نوع خوردن و آشامیدن، عادات و رسوم، تنوع قومی و مناسبات بین حاکم نشین‌های افغانستان در آن منعکس شده است. همزمان با برنس، چارلیز ماستون<sup>۴</sup> جاسوس دیگر انگلیس نیز به افغانستان فرستاده شد. (الکساندر، ۲۰۱۸: ۱۷۱-۱۷۰)

در سال‌های ۱۸۳۶-۱۸۳۸ م/ ۱۲۵۲-۱۲۵۴ق برنس برای بار دوم به افغانستان آمد؛ اما این بار در

<sup>۱</sup> Moorcroft and George Trebek William.

<sup>۲</sup> Sterling.

<sup>۳</sup> alexander burns.

<sup>۴</sup> -Charles, mason .

رأس هیئت بازرگانی. کاپیتان کونولی<sup>۱</sup> به بخارا و کاپیتان شکسپیر<sup>۲</sup> و کاپیتان ابوت<sup>۳</sup> به خیوه سفر نمود (مرادبا، ۱۹۶۰: ۱۰۷). این بار تلاش نمود تا خان نیشین خیوه تحت حمایت انگلیس قرار گیرد. در مجموع این فرستاده‌گان در پی آن بودند تا ائتلاف ضد روسی در خان نیشین‌های آسیای میانه و افغانستان شکل گیرد. روسیه نیز در مقابل این تلاش‌های انگلیس، دست به اقدامات متقابل زد و جلوی نفوذ انگلیس را در آسیای میانه گرفت؛ اما در مورد افغانستان به عنوان نقطه حایل بین دو ابرقدرت در قرن نوزدهم، به تفاهم رسیدند.

بازرگانان کوچرو کالاها را از هند به آسیای میانه و برعکس انتقال می‌دادند و کاروان‌ها مشتمل بر ۶۰۰-۷۰۰ شتر بودند. این محموله‌ها متشکل از کالاها و رنگارنگ ساخت انگلیس بود که از ملتان هند بارگیری شده، از راه غزنه و کابل به بخارا و سمرقند انتقال می‌یافت. «به رغم دشواری راه و تکس‌های رنگارنگ بی پایان، سود به دست آمده از پارچه‌های چیت (ستش) انگلیسی چه بسا به پنجاه درصد می‌رسید». (مرادبا، ۱۹۶۰: ۴۰)

با تکیه بر گزارش‌های فوق چنین استنباط می‌شود در سال‌های دهه‌ی سی-سده نوزدهم، کالاها و مال‌التجاره انگلیس به بازارهای آسیای میانه به ابعاد چشم‌گیری افزایش یافته بود، پارچه‌های ساخت انگلیس مثل مخمل، چیت، کشمیره، فلاینل، ابریشم و ساتن در کابل چهل در صد و در بخارا نود درصد نسبت به بازارهای هند سود داشت. البته افغانستان برای انگلیس نه بخاطر بازارهایش؛ بلکه بیشتر به عنوان مسیری برای گسترش نفوذ در آسیای میانه و ایران جذاب بود. این تماس‌ها برای بریتانیایی‌ها اهمیت بیشتری داشت تا برای افغانستان. گزارش‌های تحقیقی و اطلاعاتی بریتانیا از افغانستان و مردم آن به دنیای غرب آگاهی بخش بود؛ ولی آن‌ها نتوانستند علاقه و دلبستگی افغانستانی‌ها را به اروپا ایجاد کنند، اگرچه معاهده سال ۱۸۰۹م/۱۲۲۴ق بین افغانستان و انگلستان منعقد گردید، ولی این قرارداد برای جلوگیری از حمله فرانسوی‌ها به هند بود که دیگر اهمیتی نداشت. با وجود این، در این مدت هیچ نوع تماس فرهنگی بین افغانستان و اروپا شکل نگرفت تا در عرصه ذهنیت‌سازی و فرهنگ‌سازی غربی، تأثیرگذار باشد.

به هر حال؛ آنچه قابل یادآوری است این است که سیاست‌گزاران کمپانی هند شرقی با تمام مطالعات اکتشافی که از این جغرافیای کوهستانی انجام دادند، نتوانستند برنامه‌ریزی ساختارمند و

<sup>۱</sup>. Captain Connolly

<sup>۲</sup>. Captain Shakespeare

<sup>۳</sup>. Captain Abbott

بدون آسیب‌پذیری در قبال جامعه و مردم افغانستان داشته باشند؛ سرانجام پس از توقف کوتاه ارتش بریتانیا در کابل، اعتراضات و ناراضی‌هایها از گوشه و کنار افغانستان، به ویژه از مناطق حاشیه‌ای آغاز شد. این شورش‌ها کم‌کم انسجام یافته حالت تهاجمی به خود گرفت و سرانجام ارتش بریتانیا و شاه تحت حمایت آن‌ها را در بالاحصار کابل زمین‌گیر ساخت؛ دولت انگلیس مجبور گردید از نظر سیاسی تغییر نماید. اکنون به مهمترین پی‌آمدهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این حضور نظامی می‌پردازیم.

## ۲. پی‌آمدهای اقدامات هند شرقی

**الف. پی‌آمدهای اقتصادی.** قبل از آن‌که به پی‌آمدهای اصلاحی ارتش بریتانیا بپردازیم، ذکر این نکته لازم است که به باور برخی از پژوهشگران، یکی از عوامل ناراضی‌های و مخالفت مردم با حضور ارتش بریتانیا، مسأله اقتصادی بود؛ زیرا اقتصاد افغانستان اساساً محدود و مکفی به نیازهای جمعیت داخلی آن روز بود که نوعی تعادل بین تولید و مصرف به سوبهٔ محلی وجود داشت و تولید اضافی و تجارتی در آن نقش مهمی را ایفا نمی‌کرد. قوای انگلیس و همراهان‌شان که تعداد قابل توجه بودند، قسمت اعظم مواد مورد احتیاج خویش را از قبیل مواد خوراکی، از تولیدات داخلی این کشور تهیه می‌کردند. این موضوع موازنه عرضه و تقاضا را برهم زد و موجب کاهش مواد خوراکی در بازارها گردیده، نرخ آن نیز به صورت قابل توجه افزایش یافت و باعث ناراضی‌های شهروندان گردید. (فرهنگ، ۱۳۶۷: ۱۷۰)

از نخستین اولویت‌های بریتانیا پس از حضور رسمی در کابل، سازماندهی دوباره ساختار حکومت و منابع مالی آن بود؛ اما شاه شجاع حاکم تحت حمایت انگلیس مخالف این روند بود و میلی به تغییر نداشت. چون او تعلق به نسل سنتی داشت، از این‌رو بریتانیایی‌ها به تدریج کنترل حکومت را در دست گرفتند تا با اعمال اصلاحات اقتصادی و اداری، قدرت حکومت را افزایش دهند. این اصلاحات و پی‌آمدهای غیرمنتظره آن پس از مدت کوتاه و خیلی زود، موقعیت بریتانیا را در افغانستان متزلزل ساخت.

بسیاری از رهبران قدرتمند قبایل افغان، هنگام ورود نظامیان انگلیس در معیت شاه شجاع، هیچ نوع مخالفتی از خود بروز ندادند؛ چون معتقد بودند که سیستم سنتی پرداخت مواجب نظامی و مقرری که از سال‌ها پیش رواج داشت، ادامه خواهند یافت.

ساختار حکومتی از دوران تیموریان به بعد در این کشور مبتنی بر باج‌دهی به سران قبایل در مقابل تأیید مشروعیت حکومت بود. در واقع، مشروعیت یک حاکم تا حد زیادی به توانایی‌اش در



پرداخت پول به پیروانش بستگی داشت. از این رو، نیمی از عواید دولت صرف این پرداختها و مواجب می‌شد (توماس، ۱۳۹۸: ۱۹۰)؛ اما نظامیان بریتانیا این سیستم را فاسد می‌دانستند و می‌گفتند باید اصلاح شود. برای افزایش قدرت حکومت، آن‌ها قصد داشتند ارتش حرفه‌ای جایگزین سوارهای ایلجاری قدیمی نمایند. نکته جالب این‌که آنچه بریتانیا به عنوان عامل فساد تلقی می‌کرد، همان چیزی بود که دولت افغانستان را سرپا نگه داشته بود. در سال ۱۸۴۰م/۱۲۵۶ق کاپیتان ترور<sup>۱</sup>، افسر بریتانیایی در خصوص این نیروهای ایلجاری و الوسی که مسئول جمع‌آوری مالیات از قلمروهای مختلف افغانستان بودند، و بیش از نیمی از عواید را حیف و میل می‌کردند، گفت: «شاید سه‌هنگ بتواند این سواران را درهم بشکند، چون آن‌ها فاقد آموزش‌های نظامی و حرفه‌ای هستند. در نتیجه کنترل سیستم توزیع پرداخت و جوه مالی در دستان بریتانیایی‌ها قرار گرفت. آن‌ها در قدم اول، یک چهارم، وجوه پرداختی به بزرگان و خوانین را کسر کردند» (توماس، ۱۳۹۸: ۱۹۱)؛ بدین ترتیب، سیاست‌های بریتانیا جهت تضعیف فیودال‌های بزرگ، آگاهانه و عمدی بود؛ تا نقش اجتماعی-سیاسی آن‌ها تضعیف گردد. این نگرش ناشی از ساختارهای حکومتی است که در غرب و تمدن غربی به یک نماد تبدیل شده بود.

ضربه دیگری که به سیستم توزیع وجوه مالی در افغانستان وارد آمد، ناشی از تزریق ناگهانی مبلغ پول زیاد به اقتصاد این کشور بود. بریتانیا در راستای سیاست‌های خود، رویه‌های نقره و اعتبارنامه‌های بسیاری به افغانستان سرازیر نمود تا هزینه‌های اشغال، اداره کشور و معاش سربازان را بپردازند و مبالغی را نیز به رهبران پرنفوذ افغانستان اهدا نماید. هزینه نهایی جنگ بریتانیا طی سه سال حدود هشت میلیون رویه برآورد می‌شود در حالی که درآمد پیش از جنگ دوست‌محمد خان چیزی کمتر از دویست هزار پوند در سال می‌شد (توماس، ۱۳۹۸: ۱۹۲). تزریق پول نقد برای اقتصاد مبتنی بر کشاورزی مضر است؛ زیرا در نتیجه آن، برندگان و بازندگان جدیدی سربرمی‌آورند. در این مورد، قدرت و نفوذ افرادی که به تجارت مشغول بودند و کالاها و خدمات مورد نیاز را تأمین می‌کردند، افزایش یافت؛ اما از سوی دیگر جایگاه اجتماعی و سیاسی افرادی که نفوذ و اعتبارشان وابسته به تعهدات تیولی به حکومت بود یا افرادی که مالک زمین‌های بی‌حاصل بودند، تقلیل یافت، هزینه‌ها و مخارج بریتانیا در افغانستان به لحاظ حجم و مقدار بسیار بیشتر از مبلغی بود که رهبران افغانستان در اختیار داشتند.

<sup>۱</sup>. Captain Terror.

انزوای فرهنگی و تجارتي افغانستان با کشف راه‌های دریایی بین اروپا و کشورهای شرقی، به خصوص مسیر تجارت دریایی بمبئی - بوشهر آغاز گردید. (گرچه تجارت دریایی بین ایران و هند در زمان شاه عباس صفوی با ایجاد بندر بوشهر و بمبئی آغاز شده بود؛ اما اوج فعالیت این بندر بازرگانی در قرن ۱۹ است، درست زمانه که قدرت استعماری بریتانیا گسترش یافته بود و این امر در انزوای فرهنگی و تجارتي افغانستان بسیار تأثیر گزار بود). باز شدن راه‌های دریایی که مطمئن‌تر، ارزانتر و از خیلی جهات سود بیشتر داشت، موقعیت انحصاری آسیای مرکزی و افغانستان را به عنوان مراکز ترانزیت تجارت بین شرق و غرب، به شدت تحلیل برد.

استفاده وسیع از راه‌های جدید بحری، همزمان با تنش‌های مذهبی در منطقه، روند تجارت را کند و حجم آن را که از راه خشکی از افغانستان می‌گذشت، کاهش داد. قندهار و هرات در قرن ۱۹ مثل گذشته اهمیت اقتصادی نداشتند. کاهش تجارت در افغانستان علاوه بر فقر و گرسنگی، باعث زوال طبقه متوسط (یا بازرگان قبایل) در این کشور گردید. در بسیاری از نواحی افغانستان و آسیای مرکزی، کاهش اقتصاد تجارتي و بازرگانی، مشخص کننده سیر قهقرایی اقتصاد طبیعی بود و به انتقال سیاسی قدرت از مراکز شهری در حال رشد به حکومت اشرافی زمین‌داران منجر شد (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۳۹). همان سان که تجارت کاهش یافت، عوامل بازرگانی در سطح پیشه‌وری و صنعت‌گری تنزل نمود و جامعه افغانستان به ساختارهای ساده‌ای قدیمی خود؛ یعنی ملاکی، اداری و دهقانی برمی‌گشت. حضور نظامیان بریتانیا و ظهور جنگ باعث سرعت بخشیدن این روند گردید.

برخی گزارش‌ها نشان می‌دهد، طی دو سال حضور انگلیسی‌ها در افغانستان، قیمت اجناس و کالاهای ضروری و یومیه مردم تا حدودی پنج برابر افزایش یافت، حتی مکانات<sup>۱</sup> فرمانده نیروهای بریتانیا نیز از این تورم بی‌رویه شکایت داشت و از طرف دیگر کمپانی هند شرقی در دهلی دستوری را مبنی بر کاهش مصارف نظامیان و کارگزاران بریتانیا مقیم افغانستان صادر نمود. در نتیجه اقدامات اقتصادی بریتانیا، نه تنها به ثبات و پایداری کمک نکرد؛ بلکه دامنه نارضایتی را گسترش داد. (بارفیلد، ۱۳۹۸: ۱۹۳-۱۹۴)

**ب. پی‌آمدهای اجتماعی.** در توضیح پی‌آمدهای اجتماعی؛ قبل از هرچیز لازم است به توصیف توماس بارفیلد<sup>۲</sup> نویسنده امریکایی در مورد بافت اجتماعی افغانستان توجه نمود؛ وی

<sup>۱</sup>. William Maknaten

<sup>۲</sup> - Thomas, Barfield

گفته: «افغانستان بخش مرکزی وجدان‌پذیر «تمدن ترکی-پارسی» قلمداد می‌شود. حوزه تمدنی ترکی-پارسی شامل ایران، هند، آسیای میانه و افغانستان است. در تمام ناحیه مذکور فرهنگ، تاریخ، شیوه‌های زندگی، زبان‌ها و گروه‌بندی اجتماعی وجه اشتراک مستحکم دارند. بسیاری از مسافرانی که از آسیای جنوبی یا دنیای عرب به این سرزمین مسافرت کرده‌اند، خود را در چشم‌انداز فرهنگی جدید یافته‌اند؛ چشم‌اندازی که در آن، شباهت‌ها، قویتر از تفاوت‌ها است. (بارفیلد، ۱۳۹۸: ۹۱)

سراولاف کارو<sup>۱</sup> که از هند آمده در توصیف مردم این سرزمین آورده است: «در واقع، چنین احساس می‌شود که تمام این زمین‌های مرتفع؛ از دجله تا ایندوس، همگی یک کشورند، روح ایران در همه جا دمیده است و تا پیشاور و کوپته، نوید یک زمینه، یک فرهنگ، یک شیوه زبان و یک روح را می‌دهد. هرکه روح اینجا را درک و از هوای آن تنفس کند، راز و رمزی را تجربه خواهد کرد که هیچ گاه از یاد نخواهد برد». (Pathans، ۱۹۵۷: B.C.-A.D)

از مسایلی که بنظر می‌رسد سراولاف کارو نادیده گرفته است، تأثیر عمیق مهاجرت ترک‌ها بر این ناحیه و ایجاد پادشاهی‌های قدرتمند، طی هزار سال گذشته است. امتزاج مردم به قدری عمیق و پیچیده است که در ضرب‌المثلی می‌گویند: «کلاه بدون سر، مثل ترک بدون تاجیک می‌ماند». امپراتوری‌های آن‌ها در اوج قدرت سیاسی و نظامی‌شان در قرن شانزدهم، بر همین مبنای توانست دنیای اسلام را زیر سیطره خود درآورد؛ عثمانی‌ها در ترکیه، صفوی‌ها در ایران، ازبک‌ها در آسیای مرکزی و مغول‌ها در هند. بعدها مرزهای تحمیلی قدرت‌های غربی، این جهان ترکی-پارسی را تکه تکه کرد؛ آسیای مرکزی تحت سلطه روس‌ها، آسیای جنوبی تحت سلطه بریتانیایی‌ها، (بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی) تکه‌ای نیز ابلهانه به نام خاورمیانه خوانده شد. با شکل‌گیری روابط سیاسی و اقتصادی جدید بین دولت‌های آسیای مرکزی (که تحت سیطره شوروی سابق قرار داشتند)، سیاست بریتانیا در ایران و افغانستان، نیز تغییر کرد.

در جهان ترکی-پارسی، حاکمان به دنبال آن نبودند که نفوذ و قدرت خود را به طور یک دست بر سراسر قلمرو تحت فرمان‌روایی خود تحمیل کنند و همه طبقات اجتماعی به یکسان زیر چتر حاکمیت شاهان قرار گیرد؛ بلکه در عوض، حاکمیت مستقیم خویش را تنها در نواحی شهری و سرزمین‌های حاصل‌خیز متمرکز می‌ساختند، در نتیجه؛ طبقات اشراف جامعه به عنوان پل ارتباطی بین نهاد قدرت و جامعه ایفای نقش می‌کرد. آن‌ها در خصوص افرادی که در نواحی غیر حاصل‌خیز و

<sup>۱</sup>-Sraolaf,Caroe

با اقتصادهای ضعیف زندگی می‌کردند، استراتژی حاکمیت غیر مستقیم را پیش می‌گرفتند. بدین لحاظ جمعیت‌های مناطق حاشیه‌ای از بدنه‌ای اصلی قدرت همیشه محروم بودند، با آن‌که گروه‌های حاشیه‌ای، هسته اصلی شورش‌ها علیه امپراتوری‌های صفوی و مغول‌ها را تشکیل می‌دادند؛ اما نهایت کاری که از دست‌شان برمی‌آمد، بیرون نگه داشتن این امپراتوری‌ها از مناطق حاشیه‌ای بود؛ مناطقی که البته اشغال آن برای امپراتوری سودی نداشت. (یپو، ۱۳۵۹: ۱۳۱-۱۳۲)

جنگ انگلیس-افغان این توازن اجتماعی را در افغانستان برهم زد و باعث گردید تا طبقات و گروه‌های حاشیه‌ای جامعه افغانستان در متن حوادث تاریخی و تحولات سیاسی قرار گیرند؛ البته حوادث بعدی تاریخ معاصر افغانستان مخصوصاً جنگ با اتحاد شوروی سبب شد تا اقلیت‌های قومی و زبانی مختلف در قدرت سیاسی افغانستان شریک و سهیم شوند؛ اما جنگ افغان و انگلیس از آن جهت نقطه عطف در تاریخ افغانستان به حساب می‌رود؛ گروه‌های اجتماعی که قبلاً نقش کمکی و ثانوی در تاریخ منطقه داشتند، بریتانیا را شکست دادند. یکی از دلایل انجام چنین کاری، تحول تکنولوژی و تغییر اقتصاد جنگی در آسیای جنوبی بود؛ امکاناتی که عصیان مردم را بسیار خطرناک‌تر از شورش‌های قبلی ساخت. در اوایل قرن نوزدهم مردم مناطق حاشیه‌ای به تفنگ‌های فیتله‌ای ارزان و بعداً به تفنگ‌های پیش‌رفته دسترسی پیدا کردند و بدین ترتیب توان نظامی‌شان افزایش یافت. این دست‌آورد نیز محصول نظام صنعتی مدرن غربی بود که در اختیار کشورهای اسلامی قرار گرفت. ارتش بریتانیا به خاطر تلفاتی که از ناحیه همین سربازان غیر حرفه‌ای؛ یعنی دهقانان بر آن‌ها تحمیل شد، از افغانستان عقب نشستند، نه اینکه در نبرد با ارتش منظم و آموزش دیده شکست خورده باشند. بریتانیایی‌ها برای اثبات توان نظامی خود و کنترل بر افغانستان (حداقل برای خودشان) در پاییز ۱۸۴۲ م برای گرفتن انتقام به افغانستان بازگشتند و به راحتی نیروهای پیش روی خود را درهم شکستند.

از پی‌آمدهای مهمی این تغییرات اجتماعی، ضرورت ارتش مدرن برای نفوذ در مناطق روستایی و اعمال قدرت در آن مناطق از سوی حاکمان بعدی در نظر گرفته شد (چون سوارهای ایلجاری دیگر فاقد کارآمدی لازم بودند، از طرف دگر شورش‌های مناطق حاشیه‌ای اهمیت چندانی نداشتند)؛ این رخداد تاریخی نشان داد که همین مناطق حاشیه‌ای می‌توانند قدرت‌های شهری و حکومتی را سرنگون سازند. در نتیجه بسیاری از منازعات افغانستان با هویت قومی - مذهبی بروز نمود.

در این میان، قتل عام هزاره‌های افغانستان به دلیل هویت تباری - مذهبی وحشتناک است؛ چون این تراژدی با فرمان رسمی عبدالرحمن خان به عنوان حاکم افغانستان با استفاده از فتوای

علمای درباری مبنی بر رافضی و کافر خواندن هزاره‌های شیعه مذهب صورت گرفت؛ علاوه بر ارتش حکومتی، قبایل مختلف اهل سنت جهت قتل عام و گرفتن دارای‌های هزاره‌ای‌ها، بسیج شدند. متن این فرمان در کتاب سراج التواریخ، (تاریخ رسمی شاهان افغانه) ثبت شده است که در آن تصرف مال، زن و فرزند هزاره‌ها برای ارتش قبایلی و ارتش حکومتی جایز و قتل مردان هزاره واجب و فرض قلمداد شده است؛ فروش هزاره‌ها به علت عدم تمکین از حکومت مرکزی در بازارهای داخلی و هند تا سال ۱۹۱۹م/۱۳۳۸ق رواج داشت (ر.ک. «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت»، اثر بصیراحمد دولت‌آبادی؛ جلد چهارم؛ «سراج التواریخ»، اثر فیض محمدکاتب؛ هزاره‌ها؛ «حاکمیت‌های استبدادی صدسال اخیر»، عباس دلجو و «هزاره‌ها، فرهنگ، اقتصاد و سیاست» اثر سیدعسکر موسوی)؛ در حالی که قبل از جنگ افغان-انگلیس سفرنامه نویسان اروپایی گزارش داده‌اند که در کابل هیچ نوع تعصب مذهبی حتی بر علیه مسیحیت وجود ندارد و مردم کابل مسیحیت را اهل کتاب می‌دانند.

لازم است در اینجا بازتاب وضعیت اجتماعی و میزان بیسوادی جامعه افغانستان که در گزارشات نظامیان انگلیسی انعکاس یافته است یادآوری نمایم. تا سال ۱۸۹۵م/۱۳۱۳ق در افغانستان بهداری و درمانگاه عمومی وجود نداشت؛ دکتر تحصیل کرده نبود؛ پزشکان کشورهای همسایه نیز وارد افغانستان نمی‌شدند؛ مالاها و حکیم‌ها (پزشکان محلی) اغلب جاهل و متحجر بودند؛ اطلاعات آن‌ها از پزشکی، از مرز قرون وسطایی فراتر نرفته بود. تعویذ، حجامت، گیاه دارویی، طالع بینی - قرآن - به همه انواع مریض‌ها تجویز می‌شد. زخم بندی‌های مخلوط از گل و نمک برای زخم‌ها استفاده فراوان داشت. تقدیرگرایی، باور به چشم زخم، و اعتقاد به ارواح و اجنه متداول بود؛ مثلاً در میان هزاره‌ها وقتی ولادتی اتفاق می‌افتاد، غذا در محفظه‌ای برای جنیبه به منظور غلبه بر التفات و مهربانی‌های آن‌ها گذاشته می‌شد. تماس با پزشکی مدرن، فقط برای ثروتمندان که برای معالجه به هندوستان می‌رفتند، ممکن و مقدور بود و حکیم‌ها استفاده درست داروهای وارده از اروپا و هند را نمی‌دانستند، از این رو، اغلب با نتایج تراژیک بعد از استفاده روبرو می‌شدند. (اچ دبلیو، ۱۸۷۹: ۳۶؛ کشمیری، ۱۳۹۴: ج ۱، ۲۰۵)

برخی از محققان براین باور هستند که با توجه به بافت اجتماعی- فرهنگی، آشنای با شیوه زندگی و زیست مردم افغانستان و پی بردن به تمام نیات و مقاصد درونی آن‌ها دشوار است؛ تنوع قومی- مذهبی و زبانی، همواره مانع یک دست‌سازی این ملت گردیده است. «مسافران و توریست‌هایی که از این کشور دیدن کرده‌اند همواره آن‌ها را «قرون وسطایی» خوانده‌اند.

من به جای آن که آنان را به خاطر نگاه‌های نژادپرستانه یا مستشرقانه سرزنش کنم، خاطر نشان می‌سازم که کاربرد این استعاره معمول در مورد افغانستان تاحدی صحیح است. افغانستان بدین معنا قرون وسطایی است که مذهب هنوز نقش قاطعی در فرهنگ و سیاست آن بازی می‌کند؛ بدین معنا که این کشور اقتصاد غیر میکانیزه بدون مازاد روستایی، معماری گلی و کوچ‌روی را به همان شکل حفظ کرده که دو هزار سال پیش هم معمول بوده است؛ اما باید به خاطر داشت که بسیاری اوقات، ظاهر قضیه گمراه کننده است؛ این مردم «بی‌زمان» در اولین جنگ افغان و انگلیس ارتش بریتانیا را زمین‌گیر ساختند بدون این که متوجه پی‌آمد آن باشند؛ همچنان در دهه ۱۹۸۰م/۱۴۰۰ق هلیکوپترهای شوروی را با استنک‌های امریکای سرنگون کردند و اکنون به اندازه دیگر مردم جهان معتاد به تلفن همراه هستند. (بارفیلد، ۱۳۹۸: ۲۹)

**ج. پی آمدهای فرهنگی.** افغانستان برخلاف ایران و امپراتوری عثمانی و خان‌نشین‌های آسیای مرکزی و هند مغولی، هیچ نوع نفوذ مهم اروپایی را در طی اکثر قرون اول موجودیت خود (۱۷۴۷-۱۸۳۸م/۱۱۶۰-۱۲۵۴ق)، تجربه نکرد؛ هیچ پیمان سیاسی مهمی با دولت‌های اروپایی به صورت دائم منعقد نکرد و فعالیت‌های تبلیغی در داخل مزارهای آن کشور وجود نداشت. مقدار محدودی کالاهای ساخت اروپا در داخل افغانستان از طریق خان‌نشین‌های آسیای میانه (مشخصاً بخارا و خیوه)، ایران، و به ویژه هندوستان ارایه می‌گردید و مقداری هم ساز و برگ نظامی اروپایی توسط احمدشاه و جانشینان او به عاریه گرفته می‌شد؛ اما این تماس‌ها تشویق فکری و تغییری در سنت‌های افغانان ایجاد نکرد و مسافرت‌های چند تن اروپایی در دهه اول قرن نوزدهم نتوانست، تأثیر قابل ملاحظه بر مردم افغانستان داشته باشد (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۸۶). اگر چه زمانی که نظامیان بریتانیا قدرت سیاسی و نظامی کابل را در اختیار گرفتند، تعداد زیادی از زنان رسیپی به شکل آزاد در کوچه‌های کابل به گشت و گذار می‌پرداختند، همین‌طور زنان انگلیسی با فرهنگ و لباس غربی در حالت نیمه برهنه و بدون حجاب در کابل گشت و گذار می‌نمود، از طرف دیگر گروه‌های پارتیزان نظامی شب‌نامه‌های متواتر پخش و نشر می‌کردند، مبنی براین که انگلیس تصمیم دارد، نه تنها برای همیشه افغانستان را تحت تصرف داشته باشد؛ بلکه مسیحیت را به عنوان دین رسمی مردم افغانستان اعلام خواهد کرد «و ای مردم مسلمان دین، ناموس و خاک شما در خطر است، هرچه سریع در مقابل این کافران دست به جهاد اسلامی بزنید». (فرهنگ، ۱۳۶۷: ۱۷۰؛ رشتیا، ۱۳۳۶: ۶۵-۸۲)

از طرف دیگر انزوای فرهنگی و سیاسی افغانستان در قرن نوزدهم، همراه با نبود یا ضعف مراکز یادگیری و آموزشی، فقدان کتابخانه‌ها، فقدان مجله‌های علمی و روزنامه‌ها، جاده‌ها و ارتباطات

مدرن. به شدت مطالعات تاریخ، مؤسسات و سازمان‌های اقتصادی - اجتماعی - افغانستان را کند کرده، و در سرحد فراموشی قرار داده بود؛ با وصف پیچیدگی‌های که ساختارهای قومی - زبانی و فرهنگی این کشور دارد، تبیین و تحلیل رویدادهای قرن نوزدهم این کشور بسیار دشوار است.

یکی از تأثیرات مثبت حضور بریتانیا در افغانستان، ثبت و ضبط حوادث تاریخی این کشور توسط نظامیان و سیاست‌مداران بریتانیا می‌باشد، همان طوری که قبلاً یادآوری شد، تمام فرستادگان انگلیسی خاطرات سفرشان را در لندن، در قالب کتاب به چاپ رساندند و این بسیار کمک نمود تا حوادث تاریخی این مردم به فراموشی سپرده نشوند؛ حتی تاریخ نگاران معاصر افغانستان بیشترین استنادشان به منابع انگلیسی است؛ از باب نمونه، قاسم رشتیا، که سعی و تلاش کرده است، تا اولین تاریخ سیاسی و جامع قرن نوزدهم افغانستان را بنویسد، حتی در حوادث نظیر مواجهه افغانان با انگلیس اکثر ارجاعات او به گزارشات دیپلمات‌های انگلیسی چون موهن لال، الفنستون و برنس است و برای پوشش دادن کمبود داده‌های منابع داخلی، به آن‌ها اعتماد و اتکا نموده است. (ر.ک: افغانستان در قرن نوزده، سیدقاسم رشتیا، کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۳۶، چاپ دوم)

پی‌آمد دیگری منازعه افغان و انگلیس، ظهور و شکل‌گیری اندیشه ضد غربی در افکار عمومی بود که در قالب اشعار حماسی و تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی انعکاس یافته است؛ یا به عبارت دیگر رفتارهای نظامیان بریتانیا باعث تحریک احساسات مذهبی و اعتقادی افغانه گردید، به طوری که بعد از شکست نظامیان انگلیس، حس توأم با غرور ملی و ناسیونالیستی در بین تاریخ‌نگاران و شاعران موج می‌زند. از جمله نخستین واکنش ادبی در این خصوص در اشعار عامیانه‌ای تجلی یافت که مردم در باره شاه شجاع فرمان‌روای تحت حمایت بریتانیا سروده‌اند:

سکه باسیم و طلا زد شه شجاع ارمنی نورچشم «لرد» و «برنس» خاک پای «کمپنی»  
(چهرقانی، ۱۳۸۴ - ۱۳۸۴: ش ۴۳ کیهان فرهنگی، ۳۹-۴۳)

تقریباً مقارن همان دوران؛ یعنی در نخستین نبرد افغان و انگلیس، جنبش ادبی «جنگ‌نامه سرای» در افغانستان آغازگشت و تعدادی از شاعرانی همانند فتحعلی خان صبا در ایران، به صورت ناشیانه و به سبک فردوسی به سرودن شه‌نشاه‌نامه اقدام کردند؛ حمیداله کشمیری منظومه‌ای را با عنوان «اکبرنامه» در شرح ماجرای سال ۱۸۴۲ م/ ۱۲۵۸ ق، پس از انهدام کامل ارتش ۱۶ هزار نفری انگلستان از جلال‌آباد به کابل، سرود (علی‌آبادی، ۱۳۷۲: ۸۹). اکبرنامه در وصف وزیر محمد اکبرخان فرمانده افغان‌ها در نبرد انگلیس و افغانستان سروده شده است، هرچند این سروده با شاهنامه فردوسی از نظر وزن، شعر، انسجام و معنی اصلاً قابل مقایسه نیست؛ ولی از نظر تحریک

احساسات مردم، می‌توان آن را با شاهنامه فردوسی مقایسه کرد. با آن که در آن سال‌ها صنعت چاپ در افغانستان نبود؛ اما اکبرنامه به سرعت در بیشتر نقاط هند و افغانستان پخش و نشر گردید و مورد استقبال مردم قرار گرفت (مولایی، ۱۳۵۰: ۱۱). با این وصف، «اکبرنامه» در واقع نوعی تاریخ‌نگاری منظوم جنگ است که در کنار ارزش‌های تاریخی، واجد ارزش‌های ادبی، مقبولیت مردمی و نفوذ فرهنگی و تبلیغاتی گسترده بود.

در مقابل آن، بریتانیا شاعر دیگری را موظف نمود، تا این رویداد تاریخی را به نفع بریتانیا تبلیغ و تدوین نماید و منظومه به نام «جنگ نامه» سرود؛ اما تأثیر اکبرنامه را نداشت. (مولایی، ۱۳۵۰: ۱۲) این رویداد تاریخی که در یک طرف آن نماینده تمدن معاصر غرب قرار داشت و در طرف دیگر آن جامعه قرون وسطی افغانستان با بینش و گرایش اسلامی، در واقع در ذات خودش یک نوع تلاقی مدرنیته غربی و سنت آمیخته با ایدئولوژی اسلامی و قبیله‌وی بود. نکته قابل ذکر این که اگر ارزش‌های مدرنیته غربی به این شکل در قالب نظامی‌گری در افغانستان معرفی نمی‌شد؛ احتمالاً جریان نوگرایی و تجدد در افغانستان سرنوشت طنزآمیز و آبرونیک را تجربه نمی‌کرد؛ در حالی که این منازعه به شکل ساختارمند نهادینه شده است و با گذشت تقریباً دو قرن از آن حادثه تاریخی همچنان جدال سنت و مدرنیته غربی در افغانستان جریان دارد.

**د. تغییر نگرش افغان‌ها نسبت به اروپایی‌ها.** قبل از اولین جنگ افغان-انگلیس باور افغان‌ها نسبت به اروپا مخالفت آمیز نبود. اگرچه تماس‌های افغان‌ها با اروپایی‌ها محدود بود و نهادهای تحصیلی کشور با سیستم فرمالیته و قرون وسطایی اداره می‌شد؛ ولی به نظر می‌رسید سیاست رسمی (مذهبی یا غیر مذهبی)، نسبت به دشمنی با اروپایی‌ها وجود نداشت. در سال ۱۸۰۹م / ۱۲۲۴ق، وقتی ترس و بی‌اعتمادی از اروپایی‌ها هنوز ریشه نگرفته بود، زمانیکه «افغان‌ها از یورش انگلستان ترس کمتری داشتند»، مونت استوارت الفنستون و همراهان او در حدود ۴۰۰ سرباز انگلیسی- هندی به وسیله‌ای افغان‌ها به گرمی پذیرفته شدند (ر.ک. الفنستون، سفرنامه با عنوان «گزارش از سلطنت کابل»؛ این اثر توسط بنیاد پژوهش‌های اسلامی در سال ۱۳۷۶ با ترجمه محمد آصف فکرت چاپ شده است). به همین نحو، در سال ۱۸۱۰م / ۱۲۲۵ق چیرستی<sup>۱</sup> و پوتینجر دشمن «تربیت شده با تعصب یا تردید» نسبت به سیاست‌های انگلیس در افغانستان نیافتند. در دو گزارش جداگانه، در سال‌های ۱۸۱۵-۱۸۲۶م / ۱۲۳۰-۱۲۴۲ق، خبر از اغماض مذهبی

<sup>۱</sup> - Chereisy and potenjar



افغانه نسبت به مسیحی‌ها داده شده است. چارلز مسون<sup>۱</sup> اگرچه توسط بلوچ‌ها ربوده شد؛ ولی مردان مذهبی مسلمان و قبایل افغان، رفتار خوبی با وی داشتند. او از توقف خود در کابل در سال ۱۸۳۲م/۱۲۴۸ق، گزارش داده و گفته: «موضوع عجیب خوشایندی است برای کسی که با مسلمانان هند، ایران، و ترکیه و تنفر مذهبی آن‌ها آشنا است، در یابد که مردم کابل، کاملاً به دور از آن‌ها هستند. در بسیاری از کشورها، کمتر مسلمانی با یک مسیحی غذا می‌خورد؛ احترام به او حتی به صورت اشتباه تلخ تلقی می‌شد، و او به عنوان انسان نجس به نظر می‌رسید. در اینجا؛ یعنی کابل هیچ کدام از این مشکلات و احساسات وجود ندارد. مسیحی به نام اهل کتاب مورد احترام است. در نامه به مادرش (درمه ۱۸۳۲م) نوشت: مردم کابل مهربان و مهمان نواز هستند. تعصب ضد مسیحی و ملیت ما ندارند». (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۱۵۳)

شاهزادگان و جوانان افغانی در استخدام افرادی مثل مسون، برنز و دیگران جهت استخدام در ارتش افغانستان به روشنی نشان دادند که مخالفتی با خارجی‌ها نداشتند. به طور کلی تا دهه سوم قرن نوزدهم، افغان‌ها مایل بودند رابطه‌ی پزشکی - درمانی یا نظامی با اروپایی‌ها داشته باشند تا سیاسی؛ اما بعد از اولین جنگ افغان - انگلیس، نگرش افغان‌ها به طور چشم‌گیری تغییر کرد. همه‌ی اروپایی‌ها مشکوک بودند؛ انگلیسی‌ها و بعداً روس‌ها نه تنها کافر محسوب می‌شدند؛ بلکه دشمنانی بودند که استقلال افغانستان را تهدید می‌کردند و کشتن آن‌ها برای هر مسلمان افغانی، فرض و واجب عینی گردید. (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۱۵۳)

رخدادهای دهه آخر قرن بیستم نشان می‌دهد بعد از فروپاشی دولت مرکزی در سال ۱۹۹۲م/۱۴۱۳ق و پیروزی مجاهدین برحاکمیت حزب دموکراتیک خلق، به خاطر ترویج عناد بین مذاهب و فرقه‌های مختلف اسلامی، چنان فتوهای قتل‌عام از طرف روحانیون برگشته از مدارس دیوبندی، عربستان و نجف صادر گردید که اکثر عوام و مردم روستاها به خون غیر مذهب خویش تشنه بودند؛ چه رسد به مسیحیت و یهودیت.

دومین جنگ انگلیس و افغان در سال ۱۸۷۹م/۱۲۹۶ق این کشمکش‌های متناوب بین قبایل مرزی و اولیای امور بریتانیا در هند و اوضاع سیاسی عمومی متعاقب آن را تأیید می‌کند. طبق نظر اکثر مورخان و وقایع نگاران بریتانیا، جنگ اول افغان و انگلیس یک اشتباه بزرگ بود، «حق‌کشی بی‌جهتی» که نگرش افغان‌ها را نسبت به فرهنگ اروپایی تغییر داد، رفتار بی‌رویه نظامیان انگلیس و

<sup>۱</sup> - Charles, meson

بدون ملاحظه آن‌ها در بازارهای کابل برای مردم افغانستان انزجار آمیز بود. این اندیشه ایدئولوژیک در کتاب‌های تاریخ نگاری عهد مشروطه، به شکل بسیار گسترده انعکاس یافته است، تا آنجا که غبار، حبیبی، فرهنگ و رشتیا در آثار خویش از عبارات چون «نهضت بیداری»، «جنبش ملی و مقاومت برعلیه بیگانگان»، «غازیان مسلمان»، و دیگر مفاهیم هیجانی تعبیر نموده‌اند و به شکل بسیار افراطی این رویکرد ناسیونالیستی در آثار فوق‌الذکر انعکاس یافته است؛ بدون این‌که رفتار مخالفان انگلیس و رهبران جنگی را مورد نقد و بررسی قرار دهند، از آن‌ها به شکل قهرمانان و ناجی دین و دیانت و سرزمین تعبیر و توصیف شده است؛ همین‌طور افغان‌های که با انگلیس همکاری داشتند، به عنوان خیانت‌کاران تاریخ، فرهنگ و سرزمین قلمداد شده‌اند. برخی از پژوهشگران نیز معتقدند سیاست‌گذاری بریتانیا در افغانستان بعد از ۱۸۴۲ م/ ۱۲۵۸ ق مبتنی بر خصومت مداوم پایه‌گذاری شد و جانب مقابل همیشه حالت دفاعی و واکنشی در مقابل آن اختیار نمود. این نوع از مناسبات، زمینه تساهل و تعامل بین فرهنگ غربی و ارزش‌های سنتی افغانستان را برای همیشه دچار مخاطره نمود: «افغانستان از ۱۸۳۹ م/ ۱۲۵۵ ق که جنگ افغان و انگلیس شروع می‌شود تا ۱۹۱۹ م/ ۱۳۳۸ ق که انگلیس شکست خورد، در حقیقت مردم افغانستان ۸۰ سال علیه انگلیس مبارزه کردند؛ مبارزه‌ای که در آن همیشه امیران به نیروهای استعماری وابسته بودند و مردم با عشق به آزادی خواهی و ایمان برافروخته و اعتقاداتی که داشتند در برابر فرنگیان مبارزه کردند و به هیچ وجه مردم افغانستان در برابر انگلستان سر تسلیم فرود نیاوردند (آرزو و دیگران، ۱۳۸۷: ۳۶-۳۷)؛ ولی می‌توان به درستی اذعان نمود، خیزش مردم افغانستان علیه انگلیس، بیش از آن‌که برای بریتانیا زیانمند باشد؛ برای افغانستان آسیب‌های عمیق فرهنگی و اجتماعی به بار آورد؛ چون تعداد زیادی از نیروهای جوان کشته شدند، شیرازه‌های اقتصادی و اجتماعی از هم پاشید؛ حتی برای مدت‌های مدیدی این ویرانی‌ها قابل جبران نبوده و نیست.

**د. پی‌آمدهای سیاسی.** از پی‌آمدهای مهم سیاسی این رویداد، تغییر سیاست انگلیسی‌ها بود؛ که در نهایت منجر به تقویت جایگاه آن‌عده از سیاست‌گران بریتانیای گردید که خواستار رویکرد غیر مستقیم در امور افغانستان بودند؛ یعنی رویکردی که در آن هند بریتانیایی، با حمایت از امیران دُرّانی مطیع و موافق، بدون آن‌که مجبور به اشغال این کشور شود، سیاست خارجی افغانستان را به دست خود گرفت. (بارفیلد، ۱۳۸۹: ۲۱۱؛ غبار، ۱۳۹۱: ۵۳۳-۵۷۳)

شکست انگلیسی‌ها در جنگ‌های استعماری با افغانستان و بوئیرها در آفریقا، وضع محافظه کاران را در لندن متزلزل ساخته و دیزرائیلی مجبور به کناره‌گیری و واگذاری قدرت به لیبرال‌ها به

رهبری گلاستون شد (روبرتز، ۱۳۸۵: ۱۳۲) و علاوه بر آن، این جنگ بر حیثیت و وجهه جهانی انگلیس لطمه وارد ساخت و افسانه شکست‌ناپذیری ارتش بریتانیا از بین رفت؛ چون بزرگترین قدرت صنعتی و نظامی جهان در برابر عقب مانده‌ترین کشور جهان به زانو درآمد؛ البته این تراژدی بعداً برای ارتش سرخ اتحاد شوروی در افغانستان نیز تکرار گردید؛ اکنون امریکا بعد از بیست سال حضور نظامی به سرنوشت انگلیس گرفتار می‌شود.

از پی‌آمدهای دیگر جنگ افغان و انگلیس به قدرت رسیدن حاکمانی بود که تحت فرمان مستقیم بریتانیا انجام وظیفه می‌نمودند؛ این رویکرد باعث گردید حاکمان افغان با استفاده از پول و صلاح‌های بریتانیا، فجایح و کشتار وحشت‌باری را در بین رقبای داخلی و اقلیت‌های مذهبی - قومی مرتکب شوند؛ نمونه آن را می‌توان قتل عام ۶۲٪ هزاره‌های افغانستان توسط عبدالرحمن در سال‌های ۱۸۹۵-۱۸۹۳ م/۱۳۱۱-۱۳۱۳ ق دانست؛ همین طور قتل عام تاجیک‌ها در بدخشان، ازبک‌ها در میمنه و جوزجان و سرانجام کشتار بی‌رویه غلجایی‌ها در مسیر غزنی و کابل. این فجایع تاریخی توسط تاریخ‌نگاران داخلی و خارجی تحت نام تأمین حاکمیت ملی و به وجود آوردن حکومت متمرکز، تعبیر و توصیف شده است. (غبار، ۱۳۹۱: ۶۴۳-۶۹۰؛ فرهنگ، ۱۳۶۷: ۲۶۳؛ کاتب، ۱۳۹۳: ۴/ ۶۳۷-۶۲۶؛ کاتب، ۱۳۹۱: ۳/۳۲۰-۲۲۷)

اما واقعیت قضیه این است که مردم افغانستان تحت اوامر زمامدار تحت فرمان بریتانیا راضی به تعامل و همکاری نبودند؛ احتمال می‌رود بسیاری از جنگ‌ها در هماهنگی و همسویی ارتش بریتانیا صورت گرفته باشد؛ چون سیاست هندبریتانیا در قبال افغانستان این بود که از هر نفوذ احتمالی روسیه و ایران در افغانستان جلوگیری نماید؛ زیرا احتمال نقش روسیه در شمال افغانستان به خصوص با مناسبات قدرتمند که با قبایل شمال و خان‌نشین‌های آسیا مرکزی داشت، بسیار زیاد بود؛ احتمال دیگر این که تا این زمان؛ یعنی اواخر قرن نوزدهم حکومت افغان‌ها در تمام جغرافیای افغانستان گسترش نیافته بود.

از دیگر پی‌آمدهای سیاسی، تعیین مرزهای سیاسی افغانستان توسط بریتانیا است. برخی پژوهشگران تولد افغانستان کنونی را با جغرافیای طبیعی کنونی آن، محصول سیاست‌گذاری‌های انگلیس بعد از ۱۸۴۲ م/۱۲۵۸ ق می‌دانند. (معادیخواه و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۰)

توافق‌های انگلیس - افغانستان برای حاکمان افغان پی‌آمدهای مثبت و منفی به همراه داشت؛ از جانب مثبت، انگلیس طی معاهدات (۱۸۵۵ م/۱۲۷۲ ق)، قندهار را و در معاهده (۱۸۵۷ م/۱۲۷۴ ق) با امیر دوست‌محمد که در مقابل وفاداری‌اش با دولت انگلیس در الحاق هرات

که دروازه هند می‌نامیدند؛ همکاری نمود. این معاهدات تمامیت سیاسی افغانستان را علیه ایران و روسیه تضمین کرد. علاوه بر این در معاهده انگلیس - ایران (۱۸۵۷م/۱۲۷۴ق) در پاریس، ایران مجبور شد از ادعای خود در مورد هرات دست بکشد، و از تصمیم خود مبنی تصرف هرات منصرف شود. با حمایت بریتانیا دوست محمدخان توانست ولایت‌های افغانستان را در شمال، غرب و جنوب دوباره متحد نمایند. (غبار، ۱۳۹۱: ۵۷۳)

از جمله ملاحظات منفی، معاهدات انگلیس - افغانستان این بود که نه تنها حاکمیت افغان‌ها را در مورد پیشاور و کمر بند قبایلی (مرز دیورند) به رسمیت نشناخت؛ بلکه امیران افغان حتی ادعای تصرف بر آن مناطق را از ذهن خود بیرون راندند، چون می‌دانستند بقای حاکمیت‌شان وابسته به عدم ادعا در مورد آن طرف سرحد دیورند است؛ حتی در معاهده سال ۱۸۹۳م/۱۳۱۱ق با عبدالرحمن در مقابل بقایش در حکومت کابل، آن مناطق رسماً به بریتانیا واگذار گردید. مرز دیورند به میانجگری دیپلمات انگلیسی به نام (Henry Mortimer Durand) در اواخر ۱۸۹۳م مسیر دو هزار و ششصد کیلومتری مرز افغانستان با هند بریتانیا (پاکستان امروز) را برپایه سیاست‌ها و منافع لندن ترسیم کرد و طی توافق نامه‌ای در همان سال آن را به امضای عبدالرحمن خان، امیر وقت کابل رساند. این خط مرزی به نام او (خط دیورند) معروف شده است. این مرز سیاسی قبایل پشتون را به دو بخش تقسیم کردند؛ اما مناسبات‌های عمیق قومی مانع رسمیت‌سازی این مرز گردیده است. دولت‌های پاکستان و افغانستان نه تنها تسلط و کنترل بر این ناحیه ندارند؛ بلکه به عنوان منازعه تا امروز جریان دارد بعضی شاهان بعد از عبدالرحمن از به رسمیت شناختن آن ابا ورزیده و به عنوان یک معضله مرزی هنوز به قوت خود باقی است.

علاوه بر محدود شدن حاکمیت افغان‌ها در پی معاهدات افغان‌ها با انگلیس، در نتیجه معاهده پاریس، افغانستان از نظر سیاسی در انزوا قرار گرفت، و این کشور را با ایران و بخارا بیگانه کرد. با ترس بخارایی‌ها از یک دولت افغانستان قدرتمند تحت حمایت بریتانیا، تجارت آن‌ها با حکومت افغانستان کاهش یافت. (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۱۳۶-۱۳۷)

بین سال‌های ۱۸۵۵-۱۸۷۴م/۱۲۷۲-۱۲۹۱ق انگلیسی‌ها سیاست عدم مداخله در امور افغانستان را در پیش گرفت و این امر دو علت داشت، یک علت این بود که شورش‌های داخلی شدت یافت و بریتانیا مصروف امور داخلی هند گردید، علت دوم به قدرت رسیدن شخصی به نام لرد

لاورنس<sup>۱</sup> به عنوان وزیر مختار هند است، او نه تنها مخالف حضور بریتانیا در افغانستان بود؛ بلکه در حقیقت با اشغال اجباری یا مسالمت آمیز هر قلمرو واقع در ماوراء مرزهای هند مخالفت می‌کرد. بعد از مرگ دوست محمد خان در سال ۱۸۶۳م/۱۲۸۰ق، سیاست عدم مداخله مورد انتقاد قرار گرفت، و زمانی که هرج و مرج داخلی در افغانستان فراگیر شد. علی‌رغم بی‌ثباتی سیاسی در افغانستان، متخصصین سیاسی بریتانیا و هند به شدت دچار چند دستگی شدند، محافظه‌کاران و کسانی که از روسیه می‌ترسیدند سیاست عدم مداخله را به عنوان یک سیاست «در اوج نافع» و کوتاه‌بینی سیاسی مورد انتقاد قرار داده و اصرار کردند این سیاست را باید به سیاست رو به جلو تغییر دهند، علیرغم این فشارها بریتانیا، سیاست تقویت در هند و عدم مداخله در افغانستان را ادامه داد.

### نتیجه

در نتیجه می‌توان گفت نخستین حضور رسمی نظامیان بریتانیا در افغانستان در نیمه اول قرن نوزدهم پی‌آمدهای گسترده به همراه داشته است؛ از مهمترین پی‌آمدهای آن شکل‌گیری روحیه ضد اروپایی در افکار و اندیشه مردم افغانستان است، این روحیه در کوتاه مدت باعث ظهور و تقویت ناسیونالیسم افغانی گردید و در بلند مدت جدال سنت و مدرنیته را در پی داشت که مانع فرایند نوگرایی در افغانستان شد؛ زیرا نظامی‌گری بریتانیا، تصویر خشنی از تمدن و دست‌آوردهای مدرنیته در افکاری افغان‌ها به وجود آورد و نظم اجتماعی سنتی از هم پاشید. در نتیجه گروه‌های حاشیه نشین خواستار حضور در قدرت سیاسی شدند؛ نکته قابل ذکر این که این دیگر دیسی اجتماعی به بهانه ساختن دولت متمرکز به شدت سرکوب شد و به خلق فاجعه‌های وحشتناک تاریخی و سرکوب اقلیت‌های قومی و مذهبی منجر گردید. شهزاده‌گان مورد حمایت بریتانیا با استفاده از تسلیحات و پول انگلیس، رویکرد استبدادی و دیکتاتوری را به جای رویکرد لیبرالیستی و تکثرگرایی اتخاذ نمودند، این فرهنگ تبدیل به یک سنت تاریخی گردید که تا امروز همچنان در ساختار نهادهای فرهنگی و اجتماعی افغانستان به شدت دنبال می‌شود. بنابراین؛ می‌توان گفت ظهور افغانستان با جغرافیایی سیاسی امروز نتیجه و برآیند سیاست‌گذاری‌های انگلیس در قرن نوزدهم است؛ هرچند انگلیسی‌ها در سال‌های ۱۸۳۹-۱۸۴۲م/۱۲۵۵-۱۲۵۸ق شکست خوردند؛ اما این شکست باعث تغییر سیاست آن‌ها گردید و بعد از آن تاریخ، به جای حضور مستقیم نظامی، سیاست حمایت از شاهان مطیع و موافق با اهداف و منافع انگلیس را اتخاذ نمودند.

<sup>۱</sup> . Lard,lawrens

یکی دیگر از پی‌آمدهای حضور نظامی بریتانیا؛ دیگرگونی ساختار اقتصاد سنتی است؛ اقتصاد سنتی و بدون تولید مازاد، در این مقطع تاریخی از بین رفت و افغانستان بیشتر محتاج حمایت‌های اقتصادی کشورهای خارجی گردید؛ از این زمان به بعد کرسی نشینان کابل برای تداوم حکومت‌داری خویش وابسته به حمایت‌های اقتصادی کشورهای دیگر شدند؛ این رویه تا امروز همچنان ادامه دارد؛ حتی بسیاری از نهادهای دولتی در افغانستان بدون پول خارجی نمی‌توانند دوام و قوام داشته باشند. از مهمترین پی‌آمدهای فرهنگی جنگ افغان و انگلیس نیز می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

قرار گرفتن افغانستان در انزوای فرهنگی و سیاسی از طرف کشورهای همسایه به دلیل حمایت انگلیس؛ ظهور تاریخ‌نگاری حماسی و ناسیونالیستی در افغانستان، با استفاده از کاربرد مفاهیمی چون: غازی، خابن، مجاهد، قهرمان؛ بازتاب گسترده مسایل افغانستان در تاریخ‌نگاری گزارش‌گران و مورخان کشورهای اروپایی، به دلیل ثبت خاطرات سیاست‌مداران و نظامیان؛ شکل‌گیری روحیه ضد اروپایی در افغانستان؛ در حالی که قبل از جنگ افغان و انگلیس، مردم افغانستان به تساهل و مدارایی مذهبی معروف بودند؛ چنان‌که سیاحان غربی بارها به این نکته اعتراف نموده‌اند.

### فهرست مراجع

۱. بارفلید، توماس (۱۳۹۸). تاریخ سیاسی و فرهنگی افغانستان، مترجم: عبدالله محمدی، تهران، انتشارات عرفان.
۲. برنس، الکساندر (۲۰۱۸م). سفرنامه برنس در در بخارا، مترجم: دکتور لعل زاد، لندن، بی‌نا.
۳. بلیو، اچ دبلیو (۱۸۷۹). افغانستان و افغان‌ها، لندن بی‌نا.
۴. چهرقانی، رضا (۱۳۸۴). از حنجره‌های شرقی «جمال شناسی شعر مهاجرت افغانستان»، فصل‌نامه شعر، شماره ۴۳؛ کیهان فرهنگی، ۱۳۸۳.
۵. خواجه یف، مراد بابا (۱۹۶۰م). مردم افغانستان در راه استقلال - ۱۸۳۹-۱۸۴۲، گزارنده عزیز آریافر، مسکو، پژوهشگاه علوم اتحاد شوروی، پژوهش‌کده خاورشناسی.
۶. دلجو، عباس (۱۳۹۶). هزاره‌ها و حاکمیت‌های استبدادی در در صدسال اخیر، ۲ جلد، کابل، انتشارات مقصودی.
۷. دولت آبادی، بصیر احمد (۱۳۸۵). هزاره‌ها از قتل عام تا احیایی هویت، قم، خدمات کامپیوتری عظیمی.
۸. رشتیا، سید قاسم، (۱۳۳۶). افغانستان در قرن نوزده، کابل، مطبعه دولتی.

۹. روبرتز، ج. ام (۱۳۸۵). تاریخ مختصر جهان، ترجمه محمد علی طالب زاده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۰. علی آبادی، علیرضا (۱۳۷۲). افغانستان، تهران، وزارت امور خارجه، چاپ سوم.
۱۱. غبار، میرغلام محمد (۱۳۹۱). افغانستان در مسیر تاریخ (جلد ۱)، بی جا، انتشارات محسن.
۱۲. فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۶۷). افغانستان در در پنج قرن اخیر، چاپ دوم، پشاور، انتشارات احسان الله مایار.
۱۳. الفستون، مونت استوارت (۱۳۷۶). افغانان (گزارش سلطنت کابل)، مترجم: محمد آصف فکرت، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۴. کاتب، فیض محمد (۱۳۹۱). سراج التواریخ (ج ۳، بخش دوم)، تهران، انتشارات عرفان.
۱۵. کاتب، فیض محمد (۱۳۹۳). سراج التواریخ (ج ۴، بخش نخست)، کابل، انتشارات امیری.
۱۶. کارلوترنزیو، پیو (۱۳۵۹). رقابت‌های انگلیس و روسیه در افغانستان و ایران، ترجمه عباس آزرین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۷. کشمیری، موهن لال (۱۳۹۴). زندگی امیر دوست محمد خان (ج ۱)، مترجم: سید خلیل الله هاشمیان، نشر دوم، بی نا.
۱۸. معادخواه، عبدالمجید و دیگران (۱۳۸۷). میزگرد بررسی مطبوعات فارسی افغانستان از ابتدا تا ۱۳۰۷، مجله روش شناسی تاریخ شفاهی، شماره ۸۹-۹۰.
۱۹. موسوی، سید عسکر (۱۳۷۹). هزاره‌های افغانستان. (تاریخ، فرهنگ و اقتصاد)، مترجم اسدالله شفایی، تهران، موسسه هنری و فرهنگی سیمرغ.
۲۰. مولایی، محمد سرور (۱۳۵۰). برگزیده شعر معاصر افغانستان، تهران، زر.
۲۱. وارثان گریگوریان (۱۳۸۸). ظهور افغانستان نوین، مترجم: علی عالمی کرمانی، تهران، انتشارات عرفان.
۲۲. Caroe, Olaf. Pathans, ۵۵۰ B.C.-A.D. ۱۹۵۷. New York st. martin; press.